



شیرین عبادی بخش چهارم

گفتگوی هومر آبرامیان با کد بان حسن اعتمادی در رادیو (سداى شما) در سوئد
پنجشنبه ششم جولای 2006

من آریائیم
از نسل آفتاب
از شهد ماهتاب
از اوج قله های سر افراز
از قعر دره های دل افروز

خاک وجود من
انبوهی از غبار تمامی قرن هاست
کز گرد باد حادثه ها جان گرفته است
گرمای دست من
از هُرم دشت های تب آلود مانده است
برق نگاه من
آنین مهر را
از چشم چشمه های صفا بخش خوانده است

من آریائیم
در باغ فکر من
زرد و سیاه و سرخ
همه گل‌های هستی اند
سر داشتن اگر چه گاه نشانی ز سروری ست
اما،
در فکر و ذکر من
انسانیت عیار بزرگی و برتری ست
شیرازه ی کتاب دلم عشق و زندگی ست

من دشمنم به هر چه غلامی و بندگی ست

من آریائیم
از نسل آفتاب
خورشید، نور را
در چارسوی سینه ی من جار می زند
هر کس به وسع خویش
مهر از صفا و سادگیم بار می زند

من آریائیم
توس و خجند و کابل و شیراز و قونیه
هستند هر کدام
یکی جان پناه من
زرتشت با سه پند
شده قبله گاه من

من آریائیم
قرآن من دیوان غزل های حافظ است
شهنامه اوج پشتوانه ی فرهنگ من است
اسلام من به کعبه ی دل می برد نماز
ایمان من به دار انالحق در اهتزاز

من آریائیم
در هر کجا ز میهن من نام می برند
بی اختیار بر رخ من اشک می رود
آرام و گرم و نرم
چون آهوان گمشده در پهنه ی کویر

در اشک من همیشه شفق موج می زند
من سالهاست
با این شراب کهنه ی خود خو گرفته ام
پیوند من به میهن من نا گسستنی ست
من آریائیم

دوستان گرامی دورد بر شما، چاره ای را که خواندم از فرزانه ی گرامی مسعود سپند بود، مسعود بیشک از درخشانترین چهره های ادب و فرهنگ امروز ما است که با زبان تند و تیز و شیوای خود، تخم میهن پرستی را در دلها می کارد و شور زندگی و امید به پیروزی می آفریند. برای این سخنور گرامی بهترین پیروزی و شادکامی را آرزوی کنم، بشود که دلباختگان فر و فرهنگ ایرانزمین هر چه زودتر در ایران آزاد گرد هم آیند و بجای نوشیدن از شراب کهنه اشک، جامی در پی جام از شراب خلر شیراز بنوشند و جانشان را تازه کنند. ایدون باد و ایدون تر باد.

در هفته ی گذشته ناسازگاریهای بنیادین اسلام را با اعلامیه ی حقوق بشر سازمان ملل متحد در چند کرانه بر رسی کردیم، امروز چنانچه پیمان بسته بودم به کرانه های دیگری از این ناسازگاری ها نگاه خواهیم کرد.

یکی از آشکارترین کژ آهنگی ها در اسلام، نابرابری زن و مرد در همه ی میدانهای زندگی است، من در نشستهای پیشین، در سه گفتار پیاپی ستم ننگینی را که از سوی این آیین انسان ستیز بر زنان می رود نشان داده ام، دوستان ارجمندی که آن سه گفتار را نشنیده یا نخوانده اند می توانند به تارنمای بنیاد فرهنگ ایران بنشانی www.farhangiran.com بنگرند، بنا بر این در گفتار امروز تنها به نشان دادن چند فراز دیگر بسنده می کنم:

در بند های دوم و هفتم اعلامیه ی جهانی حقوق بشر آمده است:

همه ی افراد بشر با شان و حقوق برابر دنیا می آیند، هر کس بدون هیچ گونه تبعیض بویژه از حیث جنس، از تمام حقوق و آزادیها برخوردار است، همه در برابر قانون مساوی اند و حق دارند بدون هیچگونه تبعیض از حمایت یکسان قانون بر خوردار شوند.

اسلام با اینگونه اندیشه ها هرگز سر سازگاری ندارد برای نمونه:

- خونبهای زن نیم خونبهای مرد است به سخن دیگر ارزش زن به اندازه ی نیم ارزش یک مرد است!!
- در مانداک یا (ارثیه)، بهره ی دختر نیمی از بهره ی پسر است.
- در مورد گواهی دادن برخی گمان برده اند که در همه جا گواهی دو زن برابر یک مرد شمرده می شود، این درست نیست، در بسیاری از زمینه ها مانند؛ زد و خورد – دزدی – می خوارگی – دیدن ماه نو و چندین زمینه ی دیگر، گواهی زنان به هیچ روی شنیده نمی شود، برای نمونه اگر مردی به خوابگاه زنان برود و به زنی دستیازی کند، اگر همه ی زنانی که در خوابگاه بوده اند گواهی بدهند، گوشه ی برای دهانشان پیدا نخواهد شد.
- در زمینه ی جدایی، مرد هر زمان که اراده کند می تواند همسرش را مانند یک لنگه جوراب کهنه دور بیندازد.

● زنان هرگز نمی‌توانند به پایگاه‌های مرجعیت - داوری - زمام‌داری و امامت جمعه و جماعت برسند، برهان این کار همان است که علی در نهج البلاغه گفته است که: زنان ناقص العقل و ناقص الایخت و ناقص الایمان اند، پر پیدا است کسی که عقل درستی نداشته باشد نباید بر کرسی زمامداری و داوری بنشینند!!

● می‌رسیم به سن رسایی یا (تکلیف). از زمانی که پیامبر اسلام عایشه ی 9 ساله را به بستر کشید، 9 سالگی سن « تکلیف» برای دختران شناخته شد. «تکلیف» دختر این است که کشتزاری باشد برای مرد تا هر زمان و هر گونه که خواست به او در آید. «تکلیف» دیگرش این است که یکریز بچه بزاید و اگر از فرمان شوهرش سر بتابد شوهرش می‌تواند با مشیت و لگد و چوب تکلیفش را به او یاد آوری کند. اگر اشتباهی از دختر 9 ساله سر بزنند کیفر یک آدم « بالغ » بر او جاری می‌گردد، ولی پسر تا چهارده سالگی بالغ شمرده نمی‌شود، این تنها جایی است که اسلام به زنان برتری بخشیده و زنان را زودتر از مردان سزاوار سنگسار شدن و دست و پا بریدن دانسته است!!

برخی از یاران با شگفتی می‌پرسند که چرا زنان ایرانی با اینهمه ستمی که بر آنان رفته است هنوز هم بیش از مردان در پاسداری از شالوده‌های بنیادین اسلام می‌کوشند و با سفره اندازی و گرامیداشت تازیان، آب به آسیاب دشمن می‌ریزند؟؟ مگر اینهمه ستم را نمی‌بینند؟؟ پاسخ من این است که نه! نمی‌بینند!! آدمی برای دیدن اینگونه ارزش‌ها باید چشم داشته باشد، مگر ما مردان ایرانی گذاشته ایم که زنانمان چشم باز کنند و راستی‌ها را بنگرند؟؟ زنان ایرانی به درازای هزار و چهارصد سال از کاروان دانش و بینش دور نگهداشته شده‌اند، کسی که هزار و چهارصد سال در تاریکی خرافات بسر برده باشد چشمی برای دیدن راستی‌ها نخواهد داشت.

البته آرش این سخن این نیست که ما مردان ایرانی پابپای کاروان دانش پیش رفته و چشمان خورشید گونه پیدا کرده ایم!! ما اگر کمترین بویی از دانش و بینش برده بودیم چهره مبارک امام را در آینه ی ماه نمی‌دیدیم و میهن خود را دچار این پریشان‌روزاری نمی‌کردیم. ما اگر اندکی خرد می‌داشتیم به بدرزای هزار و چهارصد سال زنان و دختران و خواهرانمان را در سیاهچال خرافات زنده بگور نمی‌کردیم. ما اگر اندکی آزاده بودیم همسرانمان را « والده ی آقا مصطفی » نمی‌نامیدیم و آنان را اینچنین خوار و فرو مانده و ناتوان بار نمی‌آوردیم.

ما اگر اندکی خرد می‌داشتیم از همان کودکی سخنان علی را در گوش زنان و دخترانمان نمی‌خواندیم که: ای مردم این بدانید که زنان ناقص العقل و ناقص البخت و ناقص الایمان اند... که با زنان به همپرسی و رای زنی ننشینید که رای شان سست و اندیشه شان نادرست است... که به سخنان درستشان نیز گوش ندهید تا مبدا طمع ورزیده و شما را به راههای بد هدایت کنند...

این ما مردان خرد باخته ی ایرانی بودیم که خردمان را در گذرگاه باد گذاشتیم و به پیروی از تازیان بیابانگرد بی فرهنگ، آزاده زنانمان را که روزی روزگاری شبچراغ روزگاران بودند تا رده ی حیوانات زبان بسته پایین کشیدیم، زنانی را که می توانستند زال و گرد آفرید و رستم و گردیه و فریدون و فرانک و سیندخت و سیاوش و آرتیمیس و کوروش بزرگ را بزایند، و داشتیم تا فرزندان بی سر برایمان بزایند. زنانی را که می توانستند فردوسی بزایند آنچنان خوارشان کردیم که خمینی زاییدند.

این ما مردان ایرانی بودیم که با رفتارهای شرم آورمان بلایی بر سرزنان و دختران و خواهرانمان آوردیم که اندک اندک خودشان هم باورشان شد که خوار و ذلیل و زبون اند، که (ضعیفه) و (ناقص العقل) و (گیس بلند) و فرو دست اند. براستی که ننگمان باد.

این ما بودیم که در کانون خانواده همیشه پسران را برتر شمردیم و دامنه ی این بزه کاری را تا بدانجا کشانیدیم که دختران ما خودشان هم باور کردند که از برادران خود کمترند، کار این فرومایگی تا بدانجا کشید که بهنگام برخورد میان خواهر و برادر نه تنها پدر و پدربزرگ و عمو و دایی، بلکه مادر و مادر بزرگ و خاله و عمه نیز به هواداری از پسر برخاستند و دختر بیچاره را تا ژرفای فروپویی و بی ارجی فروکشاندند تا آنجا که خودش نیز باورش شد که جز کالایی برای خرسندی مرد نیست.

با اینهمه ستمی که ما مردان ایرانی بر همسران و دختران و خواهران خود روا داشته ایم، امروزه دور از جوانمردی است که بر خرافه باوریه و سفره اندازیها و فالگیریها و در پی جادو جنبل دویدن ها و بزیارت گورهای پوسیده شتافتن های آنان خرده بگیریم. خوب است که بدانیم گناه اینهمه واپسگرایی از ما است نه از آنان.

ولی آرش این سخن این نیست که زنان ایرانی باید در جهل مرکب ابدالدهر بمانند. فراموش نکنیم که امروز روز رستاخیز ملت ایران است.

امروز روزی است که همای ایران دارد از میان خاکستر های خود خیزشی دوباره می کند، اگر زنان به این میدان نیایند امیدی به پیروزی این جنبش نخواهد بود، بدون زنان این رستاخیز فرهنگی به خان پیروزی نخواهد رسید.

با اینهمه نباید فشاری در کار باشد، اگرنازنین بانوان ایرانی خود را شایسته ی اینهمه خواری و بی ارزشی می دانند، اسلام گوارای جانشان باد!! تادلشان می خواهد می توانند سفره بیندازند و نذرو نیاز کنند و نماز و روزه بدارند و فال بگیرند و در سوگ تازیان بگیرند... ولی اگر خود را شایسته ی اینهمه خوارشماری و بی ارجی نمی دانند، آنگاه باید این پوست بیمار را از مغز و اندیشه و روان خود بکنند و دور بیندازند. در زندان این پوست شاید که به آرامشی دست یابند و تکیه گاهی بجویند برای روانهای در هم شکسته ی خود، ولی همان آرامش، اسارت زنجیری خواهد بود بردست و پایشان و افسار شکنجه ای بر گردنشان، آن گردنهای زیبا شایسته ی افسار نیست. امروز اندیشه و گفتار و کردار زنان ایرانی دست نوازشگر خورشید را شایسته ترند تا سیاهی خرافات.

می رسیم به برده داری.

یکی از ننگین ترین آموزه های اسلام، آیین برده داری است که بارها و بارها در قرآن ستوده شده است. همه ی بزرگان اسلام از خود پیامبر گرفته تا علی و دیگر امامان در گسترش این آیین شرم آور کوشیده اند، امروز اگرچه ریشه ی برده داری از جهان برچیده شده است ولی اسلام در سرشت و گوهر خود این آمادگی را دارد که دوباره تخم این آیین ننگین را بکارد و در رویش و بالش و گسترش آن بکوشد. فروش زنان و دختران ایرانی در کشورهای عربی کوششی است در همین راستا، و اگر کارها به همین ترتیب پیش بروند دیری نخواهد پایید که پسر بچه ها را نیز اخته خواهند کرد تا برای بهره گیریهای جنسی به حاجیان مکه بفروشند.

در اسلام از هفت راه می توان برده بدست آورد: نخست از راه جنگیدن و به اسارت گرفتن زنان و کودکان، اینها «غنیمت جنگی»!! شمرده می شوند، این بخشی از همان «معنویت اسلام» است که سازندگان اسلامهای راستین از آن دم می زنند. در گستره ی همین معنویت بود که سدها هزار تن از مردان ایرانی را بر سر ناودانهای آسیابها سر بریدند و زنان و کودکانشان را به اسارت بردند و پس از دستیازیهای شرم آور در بازارهای برده فروشان جهان فروختند، بسیاری از همین زنان و دختران پس از دست بدست شدن های بسیار سر انجام از شبستان علی و پسرانش سر در آوردند، شگفتا که فرزندان آن کنیزان بینوا امروز بنام **سید** بر مردم ایران سروری می کنند و به **سید** بودن خود می بالند!!

دوم از راه آدم دزدی - مسلمانان می توانند در سرزمینهای کفر کسانی را بدزدند و آنان را با خود به دارالاسلام ببرند و برده ی خود سازند، این بخشی از آن **کرامتی** است که انسان در اسلام دارد!! راههای دیگر برده داری، خرید و فرش و واگذاری برده اند که از آنها می گذریم.

می رسیم به واجبات دینی

مسلمان نمی تواند بایستگیهای دینی را بجا نیاورد، اگر چنین کند باید او را با تازیانه و شمشیر به اجرای اینگونه بایستگیها واداشت!!

اهل ذمه (یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان) نباید فرزندان خود را بگونه ای بار آورند که به آیین پدرانشان دلبستگی پیدا کنند، باید آنان را آزاد بگذارند تا خود راهشان را بر گزینند، این بخشی از همان **کرامت انسان** است که نا مسلمانان باید مسلمان شوند تا از غنائم و زن و خواسته در این جهان واز حور و غلمان در آن جهان بهره مند گردند، ولی اگر روزی پرتویی از خرد بر مغزشان تابیدن گرفت و خواستند از اسلام برگردند بهتر است این کار را نکنند، چون هر چه باشد سر بدون خرد بهتر از پیکر بدون سر است!!

اهل ذمه آزد نلستند كه در كشورهاي اسلامي نلپاشگاهي براي خود برپا كنند، ولي مسلمانان در سرزمينهاي كفر يكريز در كار ساختن مسجد اند، و نكته اين جا است كه اين « كفار» نه تنها به مسلمانان پروانه ساختن مسجد مي دهند بلكه آنان را با دهشهاي مالي و گاه زمينهاي رايجان نيز ياري مي رسانند. با اينهمه آنان كافرند و دشمنان خدا!! و انسانيتشان كرامت ندارد!! و اينها مسلمان اند و دوستان خدا و انسانيتشان بسيار كرامت دارد!!

در اسلام مردم آزاد نلستند تا از باورهاي خود سخن بگويند ؛ هر سخن يا نوشته اي كه در راستاي خرده گيري از اسلام باشد (ضاله) شمرده مي شود، چاپ و پخش و نگهداري آنها حرام است و پاد افره سنگين دارد.

مي رسيم به ارتداد يا برگشت از دين.

در بند هاي هيچدهم و نوزدهم اعلاميه حقوق بشر آمده است:

هر كسي حق دارد كه از آزادي انديشه - وجدان و دين بهره مند گردد.

اين حق در بر گيرنده ي آزادي تغيير دين، و نيز آزادي گفتار از عقيدة و ايمان در قالب آموزش و اجرائ آيينهاي ديني است... هر كس بايد از آزادي دين برخوردار باشد و بدون هراس از باورهاي خود سخن بگويد و در گسترش آنها بكوشد.

شما دوستان شنونده، اين دو بند از اعلاميه جهاني حقوق بشر سازمان ملل متحد را با سخنان دل انگيز اشو زرتشت، و خشور بزگوار ايراني كنار هم بگذاريد و داوري كنيد. سه هزار سال پيش از آنكه اسلام در عربستان پا بگيرد و جهان را به سياهچال خرافه باوري فرو برد، زرتشت پاكي در سرود سي و يكم يسنا مي گويد:

اي مزدا اهورا؛

تو به آدمي آزادي گزينش راه داده اي

تا راهبر راستين خود را برگزيند،

و از راهبر دروغين سر بتابد.

اين سرتابيدن از راهبران دروغين يكي از بنيادي ترين آموزه هاي زرتشت و از شالوده هاي بنيادين فرهنگ ايران است، خيزش فريدون در برابر ضحاك برآمده از همين آموزه است. در بند يازدهم همان سرود سي و يكم مي فرمايد:

اي مزدا؛

هنگامي كه در آغاز،

با انديشه ي خويش،

براي ما تن و خرد و وجدان آفريدي،

و به تن ما جان دميدي،

و به ما توانايي گفتار و كردار دادی،

خواستني كه ما باور خويش را بدلخواه برگزينيم.

این فرهنگ ایران است که بر شالوده های مهر و آزادی و برابری و شادی پراکنی استوار گردیده، و آن فرهنگ اسلام است که بنیادش بر خرافه باوری و زن ستیزی و آدمکشی و زورآوری است. در اسلام هر کس دینی بجز اسلام برگزیند از او پذیرفته نمی شود و اگر خواست از اسلام برگردد مرتد نامیده شده و بی چون و چرا کشته خواهد شد. مرتد شدن دو چهره دارد: مرتد فطری و مرتد ملی.

مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان زاده شده است، چنین کسی اگر توبه کند و بخواهد دوباره به اسلام برگردد توبه اش پذیرفته نمی شود و بی چون و چرا کشته می شود. مرتد ملی کسی است که پدر و مادرش مسلمان نبوده و خود اسلام آورده و سپس از اسلام برگشته است، به چنین کسی سه روز زمان می دهند تا دوباره به اسلام برگردد و اگر برنگشت کشته می شود.

نو جوانی که پدر و مادرش یا یکی از آنها مسلمان بوده اند پس از رسیدن به سن رسایی نمی تواند دین دیگری برای خود برگزیند اگر چنین کند بنام مرتد فطری کشته خواهد شد، **این چهره ی دیگری است از کرامت انسان و معنویت اسلام ...**

کشتار بیشرمانه ی هم میهنان بهایی ما در چهار چوب همین آموزش رخ نشان می دهد، کسانی که بر کشته شدن بهاییان خرده می گیرند و آن را یک رفتار غیر انسانی می شمارند خوب است بدانند که این یک باید شرعی است و گریزی از آن نیست. آیا خانم شیرین عبادی که دم از حقوق بشر در اسلام می زند یکبار به اینگونه کشتارهای شرم آور اشاره کرده است؟؟ آیا اینگونه خونریزیهای مقدس را ننگی بردامن ملت خود نمی دانند؟؟

دکتر علی میر فطروس در رویه ی هفتاد و دوم از پوشنه ی دو اسلام شناسی می نویسد: اسلام بخاطر ماهیت و سرشت خود، نمی توانست حامل آزادی ها و برابری های حقیقی باشد، آزادی ها و برابری هایی که اسلام بر آنها تاکید می کرد، تنها آزادیها و برابریهای اخلاقی بودند، هنگامیکه مکه بدست محمد افتاد، پیغمبر ضمن یادآوری حکومت های فرعونى گذشته به مسلمانان بشارت داد که دوران استبداد و قدرت خود سرانه ی اشراف سپری شده و از این پس حکومت، حکومت توده های محروم و مستضعف است اما تحکیم موقعیت ها و امتیازات اشراف و ادامه ی بردگی و ستم، خیلی زود به قبایل مسلمان نشان داد که پیشگوییها و وعده های رسول الله تا چه اندازه درست و واقعی بوده است. شکست اسلام در برقراری یک جامعه ی عادلانه و آزاد و بروز عصیبت های قومی و قبیله ای انعکاس عینی خود را در ارتداد قبایل و برگشتن توده های مسلمان از دین اسلام یافت. تبری در رویه 1369 پوشنه ی چهارم تاریخ خود می نویسد: نخستین جنگ دوران ارتداد جنگ عسلی بود که در یمن رخ داد. از آن پس کفر سر بر داشت و آشوب شد و هر یک از قبایل همگی یا بعضیشان از دین بگشتند.

میر فطروس در رویه ی 75 همان دفتر می نویسد: جنگ های فراوان و خونین رده (رده یعنی برگشتن از دین) در سراسر دوران حکومت ابوبکر و دیگر خلفای نخستین اسلامی ادامه داشت،

برای سرکوبی این شورش های ارتداد و برای مسلمان سازی دوباره مردم بود که ابوبکر و حضرت علی فرمان دادند تا هر که را که از دین بر گشته باشد با شمشیر گردنش را بزنند و به آتش بسوزانند و زن و بچه اش را اسیر کنند .

مسعودی در التنبه و الشراف می نویسد : « عربان از دین بگشتند، بعضی کافر شدند و بعضی زکات ندادند ... ؛ سران اسلام از این جماعت خواستند که توبه کنند تا مشمول مقررات اسلامی قرار گیرند و هر گاه امتناع می کردند قتل آنها واجب بود، یعنی با آنها می جنگیدند و آنها را می کشتند و زن و فرزندان شان را اسیر می کردند.

پطروفسکی در (تاریخ اسلام در ایران) می نویسد: « در دوران زمامداری ابوبکر آشفته گیهای گوناگون در عالم اسلام پیش آمد، عده ای با قبول اسلام و خواندن نماز و از دادن زکات خود داری می کردند و جمعی که ایمانی نداشتند در حال تردید و انتظار به سر می بردند.

ابو بکر پس از آن که به کمک سردار خود « اسامه » تا حدی سرو صدای مخالفان را خاموش کرد، بر آن شد که کلیه دشمنان اسلام را سر کوب کند، برای اجرای نیت خود طی بخشش نامه ای به کلیه قبایل عرب اعلام کرد که (این لشکر را مامور کرده ام که هر که را از دین برگشته باشد با شمشیر بکشند و به آتش بسوزانند و زن و بچه اش را اسیر کنند مگر آنکه توبه کند...)؛ ابوبکر در پی این بخشش نامه با اجرای سیاست شدیدی، مخالفان را بجای خود نشانید، از جمله مردی را بنام فجات که خروج کرده بود، پس از دستگیری به مدینه آورد و او را زنده زنده در آتش سوزانید. «. کسانی که از عدل خلفای راشدین سخن می گویند خوب است که نگاهی به تاریخ اسلام بیندازند.

در رویه ی 455 قصص الانبیا می خوانیم: قبایل و طوایفی که از اسلام برگشته و مرتد شده بودند، در ولایات مختلف عامل رسول را بکشتند و زنان و دختران خویش را بفرمودند تا دست ها رنگ کردند و از شادی وفات رسول دف ها زدند !! «

ابوبکر در سرکوب قبایل مرتد بیش از هر چیز از شمشیر سردارانی چون خالد ابن ولید استفاده کرد . خالد در قبایل و ولایات عربستان، کشتار بزرگ کرد و اجسادشان را به آتش کشید « ... و آنان که در شادی مرگ پیغمبر دست رنگ کرده و دف زده بودند، همه را بکشت و به آتش بسوخت و بفرمود تا سرهای شان، گرد کنند و پایه دیگ کنند و آتش در تن های ایشان زد، همه را بسوخت ... همه بیچاره شدند و رسول به نزد ابوبکر فرستادند و گفتند : ما باز گشتیم از آنچه می گفتیم، پس از این نماز کنیم و زکات دهیم و همه آن کنیم که تو فرمایی، این مرد (خالد ابن ولید) را باز خوان.

تبری در رویه ی 1407 از پوشنه ی چهارم تاریخ خود می نویسد: از جمله دستورهای ابوبکر این بود که وقتی بجایی فرود آمدید، اذان گوید و اقامه ی نماز کنید، اگر مردم آنجا نیز اذان گفتند و اقامه ی نماز گفتند از آنها دست بردارید و اگر نگفتند به آنها حمله کنید و بکشید و باتش بسوزید و بطرق دیگر نابود کنید و اگر دعوت اسلام را پذیرفتند، از آنها پرسش کنید، اگر زکات را قبول دارند از آنها بپذیرید و اگر منکر زکات بودند بی گفنگو به آنها حمله کنید و بکشید.

می رسیم به کشتن اسیران و زندانیان سیاسی

در آیات 61 و 62 سوره ی احزاب آمده است: اگر منافقین و آنان که در دلهایشان مرض و ناپاکی است و هم آنان که در مدینه تبلیغات می کنند دست نکشند ما هم ترا بر قتال آنها بر انگیزیم تا پس از آن جز اندک زمانی در مدینه در جوار تو زیست نتوانند کرد، این مردم پلید بد کار رانده درگاه حقند باید هر جا یافت شوند آنان را گرفته جدا بقتل برسانید این سنت الله است که در همه ی ادوار امم گذشته بر قرار بوده است و بدان که سنت الله هرگز مبدل نخواهد گشت.

خمینی در نامه ای که در رویه های 351 و 352 خاطرات حسینعلی منتظری بچاپ رسیده است به پیروی از آیه های بالا به دژخیمان خود چنین نوشت: از آنجا که منافقین خائن بهیچوجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می گویند از روی حيله و نفاق آنها است و اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده اند...رحم بر محارب ساده اندیشی است، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردید ناپذیر نظام اسلامی است. امیدوارم با خشم و کینه ی انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمایید. آقایانی که تشخیص موضوع به عهده ی آنان است وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند «اشدا علی الکفار» باشند. تردید در مسائل قضایی انقلابی، نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می باشد. والسلام روح الله الموسوی الخمينی

بدین ترتیب زمینه ی کشتار بزرگ زندانیان سیاسی در سال 1367 فراهم کرد و هزاران زندانی سیاسی که برخی از آنان محکومیت کمتر از پنجسال داشتند و زمانی از آن را نیز گذرانده بودند شبانه بدست دژخیمان رژیم کشته شدند.

آخوند علی اکبر موسوی اردبیلی سرپرست شورایعالی قضایی در پی دریافت این نامه به شیخ احمد خمینی تلفن می زند و پرسشهای زیر را با او در میان می گذارد:

1- آیا این حکم مربوط است به آنهایی که در زندان ها بوده اند و محاکمه شده اند یا آنهایی که حتی محاکمه نشده اند محکوم به اعدام اند؟؟

2- آیا منافقینی که قبلا محکوم به زمان محدودی شده اند مقداری از زندانشان را هم کشیده اند ولی بر سر موضع نفاق می باشند محکوم به اعدام می باشند؟؟

3- در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده های منافقینی که در شهرستان هایی که خود استقلال قضایی دارند و تابع مرکز نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می توانند مستقلا عمل کنند؟؟

رهبرکبیر انقلاب اسلامی در پاسخ این سه پرسش نوشتند: در تمام موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است. سریعا دشمنان اسلام را نابود کنید...

براستی شرم بر کسانی باد که روان خود را به اهریمن می فروشند و نمی گذارند که ملت ایران راستیها را ببیند و خود را از بند این دین انسان ستیز رهایی بخشند.

سخن امروز را با بخشی از گفتار خمینی و چند فراز از سخنان دیگر بزرگان اسلام پایان می برم :

خمینی در روز سی ام آذرماه 1363 به روحانیون قم گفت: « یوم الله روزی است که امیر المومنین علیه سلام شمشیرش را کشید و خوارج را از اول تا به آخر درو کرد و تمامشان را کشت. ایام الله روزهایی است که خداوند تبارک و تعالی یک زلزله ای را وارد می کند، یک سیل را وارد می کند، یک طوفانی را وارد می کند، به این مردم شلاق می زند که آدم بشوند. امیر المومنین اگر قرار بود مسامحه بکند شمشیر نمی کشید تا هفتصد نفر را بکشد. در حبس ما هم بیشتر این اشخاص که هستند مفسدند. اگر ما آنها را نکشیم هر کدامشان که بیرون می روند آدم می کشند. آدم نمی شوند اینها. شما آقایان علما چرا فقط سراغ احکام نماز و روزه می روید؟؟

چرا هی آیات رحمت را در قران می خوانید و آیات قتال را نمی خوانید؟؟ قران می گوید بکشید، بزنید، حبس کنید، چرا شما فقط همان طرفش را گرفته اید که صحبت از رحمت می کند؟؟ رحمت مخالفت با خدا است!! محراب یعنی مکان حرب، یعنی میدان جنگ، از محرابها باید جنگ پیدا شود، چنانکه بیشتر جنگهای اسلام از محرابها پیدا می شد. پیغمبر شمشیر دارد تا آدم بکشد، ائمه ما علیه السلام همگی جندی و نظامی بودند، همگی جنگی بودند، شمشیر می کشیدند، آدم می کشتند ... ما خلیفه می خواهیم که دست ببرد، حد بزند، رجم کند. همانطور که رسول صلی الله علیه دست می برید، حد می زد، رجم می کرد و همانطور که یهود بنی قریظه را چون جماعتی ناراضی بودند قتل عام کرد. اگر رسول الله فرمان داد فلان محله را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را از بین ببرید، حکم به عدل فرموده است... زندگی بشر را باید به قصاص تامین کرد، زیرا حیات توده زیرا این قتل قصاص خوابیده است، با چند سال زندان که کار درست نمی شود، این عواطف کودکان را کنار بگذارید.» .

علی در رویه ی 105 نهج البلاغه می گوید : ما آرمانهایمان را با شمشیر هایمان حمل می کنیم؟؟

پیامبر اسلام در پوشینه ی یکم کتاب البیان می گوید : « من با شمشیر فرستاده شده ام و آنچه نیکو است در شمشیر و با شمشیر است من فرستاده شده ام تا درو کنم ؛ نه تا بکارم ... ». و در رویه 115 کتاب نهج الفصاحه می گوید : « در های بهشت زیر سایه ی شمشیر ها است ... و باز می گوید : « شمشیر ها کلید بهشت اند.» .

علی شریعتی می نویسد: داستان پیغمبران سامی اما؛ داستان خون و جهاد و قیام و در هم کوبیدن است؛ نمونه اش : موسی و محمد.

و در برگهای 618 و 619 امت و امامت می گوید : محمد پیغمبری بود که شعارها و پیامها را می رساند و برای تحقق این پیغام ها شمشیر می کشید و به همه اعلام می کرد : یا تسلیم این راه « اسلام » شوید ؛ یا از سر راه من کنار بروید ؛ هر کس کنار نرفت به رویش شمشیر می کشم) .

این است اسلام راستین، این است آن چیزی که خانم شیرین عبادی - اکبر گنجی - حسن نصر - عبدالکریم سروش و دیگران از آن پدافند می کنند و می خواهند ریشه ی آن را در نیا خاک اهورایی ما نگهدارند.

پاینده ایران – پیروز و سر بلند باد فرهنگ ورجاوند پایه ی ایران.

هومر آبرامیان